



مقاله پژوهشی

علی اله‌بداشتی^۱

داود صائمی^۲

فائزه‌سادات خردمند^۳

مطالعه تطبیقی انتقادی دلایل ضرورت نبوت از دیدگاه

فاضل مقداد و علامه طباطبایی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

چکیده

از دیرباز دلایل ضرورت نبوت مورد توجه بسیاری از متفکرین اسلامی قرار گرفته است. برخی مانند اشعری‌ها که حسن و قبح عقلی را نمی‌پذیرند، برای اثبات نبوت چه در صدق ادعا و چه در محتوای رسالت، تنها معجزه داشتن را شرط دانسته‌اند، ولی برخی مانند عدلیه و معتزله معجزه را تنها دلیل ادعای نبوت دانسته و دلایل متفاوتی را در اثبات ضرورت نبی مطرح کرده‌اند. فاضل مقداد، متکلم قرن هفتم و علامه طباطبایی، فیلسوف دوره معاصر در بیان ضرورت نبی از براهین و روش‌هایی متفاوت بهره برده‌اند. فاضل مقداد با تمسک به روش متکلمین و بهره‌گیری از برهان لطف و همچنین با استدلال به روش حکما و بهره جستن از برهان اصلاح نوعی انسانی، ضرورت بعثت نبی را اثبات کرده است. اما علامه نه تنها دور روش فاضل مقداد را با دلایل متقن رد نموده است، بلکه براهین متعددی را مانند برهان نیازمندی بشر به نظام قانون کامل، برهان هدایت انسان به کمال مطلوب و برهان خالی نبودن زمین از حجت اقامه نموده است. در این مقاله دیدگاه علامه طباطبایی به دلیل داشتن براهین یقینی به عنوان نظر برگزیده، تبیین شده است.

واژگان کلیدی: دلایل، ضرورت، نبوت، نبی، فاضل مقداد، علامه طباطبایی.

alibedashti@gmail.com

Da.saemi@quran.ac.ir

faezhskheradmand@gmail.com

۱. استاد تمام دانشگاه قم.

۲. هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

۳. دانشجوی دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم و طلبه سطح چهار در رشته تفسیر تطبیقی.

Copyright © 2021, Author(s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License

(<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.



مقدمه

اثبات نبوت از مسائل مهم کلامی است که هم در علم کلام و هم در علم فلسفه مورد تأمل قرار گرفته است. از آنجا که استحکام دین به دلایل حکمت ارسال نبی بستگی دارد و همچنین بحث نبوت از مسائل مهم ادیان الهی است، از جمله راه‌های دفاع از ادیان الهی، مطالعه در راستای تقویت پایه‌های نبوت و بررسی ادله مربوط به اثبات آن می‌باشد. بحث نبوت به اشکال مختلف مانند ضرورت نبوت، نیاز انسان به دین و پیامبر و راه‌های شناخت پیامبر مطرح می‌شود. فلاسفه و متکلمین به روش‌های مختلف به تبیین نبوت پرداخته و حتی دیدگاه‌های یکدیگر را در بوته نقد و بررسی قرار داده‌اند. فاضل مقداد، متکلم شیعی قرن هفتم هجری در دو کتاب خود، اللوامع الالهیه و باب الحادی عشر، دلایلی را بر ضرورت وجود نبی آورده است که از جهاتی می‌توانند مورد ارزیابی قرار گیرند. انگیزه انتخاب موضوع این پژوهش، بیان دلایل فاضل مقداد و نقد آنها با استفاده از دلایل و براهین علامه طباطبایی است؛ زیرا بزرگترین فیلسوف دوران معاصر بیش از ۱۵ برهان بر ضرورت نبی اقامه کرده است و از این رو می‌توان از دیدگاه علامه، جهت تطبیق و بیان اشکالات فاضل مقداد در این موضوع استفاده نمود. با جستجوهای بسیاری که در کتاب‌ها و مقالات و پایان‌نامه‌ها انجام شد، می‌توان با اطمینان ادعا کرد هیچ‌گونه پیشینه پژوهشی درباره موضوع ضرورت نبوت در دیدگاه فاضل مقداد وجود ندارد و تنها در آثار علامه طباطبایی، مانند تفسیر المیزان، وحی یا شعور مرموز و غیره مطالبی در این باره نگاشته شده است که بسیار نامرتب و غیرمنسجم می‌باشد. حتی مقاله‌ای که بتوان به براهین علامه به شکل منطقی و منظم دسترسی پیدا کرد نیز یافت نشد. تنها یک پایان‌نامه با عنوان نبوت از دیدگاه علامه طباطبایی نگاشته شده که در آن نوشتار نیز به‌طور کلی به همه مباحث نبوت پرداخته شده و هیچ‌گونه تطبیقی با دیدگاه فاضل مقداد صورت نگرفته است. نویسندگان در مقاله پیش‌رو، با روش کتابخانه‌ای از نوع توصیفی - تحلیلی با رویکرد کلامی - فلسفی و با جستجوی کلید واژه‌های مرتبط در آثار مرحوم فاضل مقداد و علامه طباطبایی، به تبیین دیدگاه‌های ایشان و نقد و ارزیابی آنها در موضوع مورد بحث می‌پردازند. نویسندگان کوشیده‌اند در سه محور اصلی مباحث خود را مطرح کنند؛ در محور اول مفهوم‌شناسی نبی مطرح شده و فاضل مقداد و علامه طباطبایی به اجمال معرفی می‌گردند، در محور دوم دلایل ضرورت نبوت از دیدگاه فاضل مقداد تبیین می‌گردد و در محور سوم به دلایل علامه طباطبایی پرداخته می‌شود.



۱. مفهوم‌شناسی

در این محور، مهم‌ترین واژه پژوهش یعنی «نبی» بررسی می‌شود و معنای لغوی و اصطلاحی آن بیان می‌گردد، سپس به اجمال، دو متکلم و فیلسوف یعنی فاضل مقداد و علامه طباطبایی معرفی می‌گردند.

۱-۱. معنای لغوی نبی

در نظر لغت‌دانان عرب، واژه نبی، عربی است، اما ممکن است از هر یک از سه معنی که از نظر ریشه و ساختار با اصطلاح نبی نزد متکلمان مناسبت دارد، گرفته شده باشد: الف- ماده ثلاثی نبأ (مهموز لام) به معنای خبر؛ ب- از نبوه و نباوه (معتل اللام) به معنی رفیع الدرجه، بلند قدر. ج- نبی به معنای طریق واضح، راه روشن که ممکن است از یکی از دو ریشه نبأ و نبوه گرفته شده باشد.

۱- کلمه نبی، مشتق (صفت مشبیه) از «ن ب أ» به معنای خیر است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۸: ۳۸۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۰۴) و نبی یعنی خبردهنده؛ البته منظور از نبأ، خبر مهم و عظیم و صادق است. واژه نبأ به صورت مفرد و جمع ۲۵ بار در قرآن آمده و واژه نبی به صورت مفرد و جمع ۷۹ بار در قرآن به کار رفته است. (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۱؛ هاشمی، ۱۳۸۶: ۱۹؛ طاهری، ۱۳۸۷: ۲۱، زبیدی، [بی‌تا]، ۱: ۱۲۱) زبیدی در تاج العروس آورده که نبی می‌تواند صفت فاعلی و به معنای خبرآورنده از مصدر باب افعال باشد. گاهی نیز نبی را بر وزن فعیل و به معنای مفعول گرفته‌اند؛ در این صورت نبی به معنای خبر داده شده می‌باشد و به پیامبر از آن جهت نبی گفته می‌شود که اخبار غیبی به او وحی می‌شده است. (زبیدی، [بی‌تا]، ۱: ۱۲۱)

۲- نبی صفت مشبیه از ریشه «ن ب و» نبوه یا نباوه است که به معنای رفعت، بلندقدر و مانند آن آمده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۸: ۳۸۲) طبق این وجه، از آن‌رو به پیامبر نبی گفته می‌شود که از دیگر خلائق، اشرف و افضل است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های پیامبران این است که نسبت به مردمی که برای هدایت آنان مبعوث شده‌اند، شرافت و برتری داشته باشند، بنابراین نبی، رفیع‌الشان است. در اینجا نبی بر وزن فعیل اما به معنای مفعول است؛ یعنی خدای متعال شأن او را رفیع گردانیده است. (زبیدی، [بی‌تا]، ۱: ۱۲۲) اما نمی‌توان هر بلندپایه‌ای را نبی گفت، اهل زبان آن را مختص کسی می‌دانند که از سوی خداوند برانگیخته شده تا پیام وی را به بندگان برساند؛ از این‌رو به



فرشتگان حامل پیام، نبی نمی‌گویند و نبی تنها بر انسان اطلاق می‌گردد که بدون وساطت انسانی دیگر، از سوی خداوند پیامی را برساند. (طاهری ۱۳۸۷: ۲۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۶: ۲۴۴)

علامه طباطبایی درباره معنی لغوی نبی آورده‌اند:

کلمه نبی بر وزن فعلیل از ماده نبأ (خبر مهم و قابل اعتنا) است اگر انبیا را انبیا نامیده‌اند؛ بدین جهت است که ایشان به وسیله وحی خدا از عالم غیب خبردار هستند. بعضی گفته‌اند کلمه یادشده، مأخوذ از نبوه به معنای رفعت است و انبیا را به خاطر رفعت مقام‌شان نبی خوانده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۴: ۷۴؛ همان، ۱۲: ۳۱)

«واژه نبی اگر از ماده (نبأ) باشد به معنای صاحب‌خبر مهم و اگر از ماده (نبوه) باشد به معنای دارای مقام بالا و برجسته است.» (مصباح، ۱۳۸۹: ۲۳۸)

۳- نبی به معنای طریق روشن نیز آمده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۸: ۳۸۲؛ طریحی، ۱۳۷۵ ش، ۱: ۴۰۴) نبی در این حالت گاهی با همزه و گاهی بدون همزه تلفظ می‌گردد؛ چنان‌که لغت‌نویسان آن را هم ذیل ریشه نبأ (مهوز اللام) و هم ذیل ریشه نبو (معتل اللام) آورده‌اند. برخی مدعی شده‌اند نبی به معنای طریق واضح است و از این جهت به پیامبر نبی گفته می‌شود که او طریق هدایت است و مردم را با وضوح و روشنائی به سوی خداوند هدایت می‌کند. (زبیدی، تاج العروس، ۱: ۱۲۲ و ۳۵۴؛ راغب اصفهانی، [بی‌تا]: ۷۸۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱: ۱۶۴) قاضی عضدالدین ایجی در رابطه با وجه سوم معنای نبی می‌فرمایند: «نبی را می‌توان به معنای طریق گرفت؛ زیرا او وسیله‌ای به برای رفتن به سوی خداوند است.» (ایجی، [بی‌تا]: ۳۳۷) فاضل مقداد در این رابطه می‌گوید: «از آن جهت به رسولان انبیاء گفته می‌شود که آنها طریق هدایت به سوی خداوند هستند.» (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۳۹۵)

می‌توان گفت نبی در لغت دارای معنای متعددی است، اما با نزول قرآن، آن معانی در یک چارچوب معین بر کسی اطلاق می‌شود که دارای وظیفه خاص، یعنی دریافت و ابلاغ پیام الهی به مردم است و این خاصه، حقیقت ذاتی نبوت را تشکیل می‌دهد. اما نبی از جهت استحقاق دریافت پیام الهی به مقام و مرتبه رفیعی دست می‌یابد که او را از دیگر مردم متمایز می‌سازد؛ از این رو شایستگی آن را دارد که همچون چراغی فروزان طریق هدایت را بر مردم بنمایاند و از آنجاکه طریق حق، یکی است، سیره و روش او، خود، راهی برای رسیدن به حق و سعادت است. مقام رفیع داشتن و



طریق آشکار بودن نبی از لوازم نبوت به شمار می‌رود، ولی آنچه که حقیقت ذاتی نبوت را تشکیل می‌دهد، همان پیام‌آور بودن نبی است. (البته این تعبیر با صاحب‌خبر بودن نبی منافاتی ندارد؛ زیرا معنای عام‌تری از آن حاصل می‌شود.) رجوع به آیات قرآن نشان می‌دهد که این معنی، هسته اصلی نبوت را تشکیل می‌دهد و همچنین حیطة کاربرد آن در قرآن به‌طور خاصی محدود شده است. بنابراین می‌توان گفت نبی از اسماء شرعیه است و میان اصطلاح کلامی نبی با کاربرد آن در قرآن، رابطه تساوی برقرار است؛ مانند حج و یا صلاة، نه مانند واژه رسول یا وحی که در اصطلاح کلامی معنای محدودتری از آنها به دست می‌آید. (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۶ و ۱۷)

۱-۲. معنای اصطلاحی نبی

برای نبی معنای اصطلاحی مختلفی بیان شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

نبی در عرف عبارت است از انسانی که بدون میانجی انسان دیگر، پیامی را از جانب خداوند متعال به مردم برساند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق: ۲۴۴)

نبی، انسانی است که از جانب خداوند به‌سوی بندگان برانگیخته شده تا آنان را به کمال برساند و به آنچه در طاعت از خدا و دوری از معصیت نیازمند هستند، آشنا سازد؛ سپس آنان را به انجام طاعت و دوری از معصیت ترغیب کند. (خواجه طوسی، ۱۳۵۹: ۴۵۵)

نبی، انسانی است که بدون واسطه انسان دیگر از خداوند خبر می‌دهد. (حلی، ۱۳۶۸: ۱۷۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق: ۲۹۵)

«نبی عبارت است از انسان مبعوث از جانب خداوند- جل جلال- به جهت تبلیغ اوامر و نواهی الهی به بندگان اعم از این که صاحب شریعت علی حده باشد یا نه و اعم از این که کتاب آسمانی بر او نازل شده یا نه.» (لاهیجی، ۱۳۶۴: ۸۶؛ طاهری، ۱۳۸۷: ۲۲)

علامه طباطبایی در آثار خود تعاریف مختلفی را برای نبی بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرماید نبی کسی است که برای مردم آنچه مایه صلاح معاش و معادشان است؛ یعنی اصول و فروع دین را برحسب عنایتی که خدای تعالی نسبت به هدایت مردم به‌سوی سعادت‌شان دارد، بیان می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۴۰) علامه همچنین انسان دارنده شعور



وحی را نبی دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۳، ۱۳: ۲۸۶-۲۸۵؛ همو، ۱۳۷۴: ۸۵؛ همو، [بی‌تا؛ ب]: ۱۵۷؛ همو، ۱۳۶۳، ۲: ۱۹۶-۱۹۰) هر کسی که از سوی خداوند برای هدایت مردم برانگیخته شود، نبی نام دارد (ربیعی، ۱۳۶۴: ۹۰). وحی و نبوت، موهبتی است خدایی نه اکتسابی (طباطبایی، [بی‌تا؛ ب]: ۲۶۵)

علامه طباطبایی جای دیگر بیان می‌کند: «نبی باید انسانی بوده باشد که ادراک درونی او در ضبط و حفظ وحی و زبان او در تبلیغ به مردم خطا نکند و کردار او موافق گفتارش بوده باشد و درعین حال در دیگر مراحل زندگی، مانند یک انسان عادی است» (طباطبایی، [بی‌تا؛ ب]: ۱۷۶).

ایشان همچنین شخص معین صادق‌القولی را نبی می‌داند که به موجب آیات و معجزاتی که دارد، مبعوث از ماوراءالطبیعه است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۵۸؛ همو، ۱۳۶۳، ۲: ۱۹۶) نبی، صاحب‌خبر است و شرافت اطلاع از خدا و عالم غیب دارد. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۲۱۰-۲۰۹؛ همان، ۷: ۳۴۹؛ همو، [بی‌تا؛ الف]: ۵۰۰)

علامه طباطبایی در تعریف نبوت به مهم‌ترین ویژگی‌های آن اشاره می‌کند:

نبوت، حالتی است الهی (حالتی است غیبی) که نسبتش به حالت عمومی انسان‌ها، یعنی درک و عمل آن‌ها، نسبت بیداری است به خواب که شخص نبی به وسیله آن معارفی را درک می‌کند که به وسیله آن، اختلاف‌ها و تناقض‌ها در حیات بشر مرتفع می‌گردد. این ادراک و تلقی از غیب همان وحی می‌باشند و آن حالتی که انسان از وحی می‌گیرد، نبوت خوانده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۱۹۶-۱۹۰).

علامه در این تعریف، به چند مطلب مهم اشاره دارد:

۱. نبوت، درجه بالایی از آگاهی است، تشبیه علامه در این مورد می‌تواند فاصله عمیق میان ادراکات و آگاهی‌های انبیا و دیگران را نشان دهد.
۲. این آگاهی‌های بسیار بالا، موجب رفع تناقض و اختلاف در سیره آنان است و افزون بر این اثرات، از حدود مرز مشخص فراتر رفته و موجبات رفع تناقض را در جامعه فراهم می‌کند.
۳. عاملی که این درک و آگاهی را فراهم می‌آورد، وحی است که رابطه میان پیامبر با خداوند را ممکن می‌سازد.



۲. دلایل ضرورت نبوت از دیدگاه فاضل مقداد

فاضل مقداد در بیان ضرورت نبی، ابتدا هدف نهایی انبیاء را مطرح می‌نماید. پیامبران برای دعوت مردم به سوی خداوند و به‌عنوان پلی برای رسیدن آنها از دنیا به آخرت، مبعوث شده‌اند. پیامبران می‌دانند چگونه مردم را اصلاح کنند و در این علم از وساطت بشر بی‌نیاز هستند. همچنین دعوت انبیا با معجزه، قرین است تا بیانگر این نکته باشد که نبی از جانب خدا برانگیخته شده است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۳۹؛ فاضل مقداد و دیگران، ۱۳۶۵: ۱۶۹).

نکته دارای اهمیت در بحث نبوت از نظر فاضل مقداد این است که اگر فلاسفه، معجزات نبی را به خواص نفسانی او نسبت دهند (یعنی نفس پیامبر را دارای ویژگی‌ای بدانند که معجزه می‌آورد) این بیان، خالی از اشکال نیست؛ زیرا پیامبران به نحو استقلالی و بدون اذن خداوند نمی‌توانند امری خارق‌العاده ایجاد کنند. بنابراین اگر فیلسوف، معتقد باشد که نفس انبیا به اذن خداوند به قوه‌ای می‌رسد که مثلاً مانند حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مرده را زنده کند، اشکال پیش نمی‌آید. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰-۲۳۹؛ فاضل مقداد و دیگران، ۱۳۶۵: ۱۷۰)

۲-۱. فواید نبوت

فاضل مقداد دلایل متعددی را برای بیان فواید نبوت اقامه می‌کند که به مهمترین آنها اشاره می‌شود. این فواید، مؤید نبوت و در راستای ضرورت ارسال رُسل می‌باشد.

۲-۱-۱. متعاضد عقل در مستقلات عقلیه

بیان فاضل مقداد از تعبیر متعاضد، یاری‌دهنده است. انبیا آمده‌اند تا به عقل انسان‌ها یاری رسانند. مستقلات عقلیه مانند توحید، باید با عقل اثبات شوند، اما پیامبر برای کمک به عقل مثلاً در اثبات توحید، دلایلی می‌آورد. هرچه این دلایل بیشتر باشد، نفس، اطمینان بیشتری پیدا می‌کند و عقل نیز راه بهتری را انتخاب می‌نماید. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰)

۲-۱-۲. شناسایی حُسن و قُبْح در غیر مستقلات عقلی

در غیر مستقلات عقلیه، حُسن و قُبْح بودن اعمال از طریق نبی شناخته می‌شود. مثلاً روزه آخر رمضان واجب و اول شوال حرام است. این گونه مطالب را فقط انبیا به انسان‌ها یادآور می‌شوند که کدام عمل، قبیح هست و نباید انجام



دهند و کدام عمل حسن است و باید به آن عمل کنند. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰)

۳-۱-۲. بیان کیفیت احکام شرعی

عقل بشری نمی‌تواند انسان‌ها را از چگونگی انجام تکالیف شرعی آگاه کند، بلکه عقل تنها می‌تواند بگوید مثلاً شکر منعم واجب است، اما از بیان چگونگی شکر منعم، ناتوان است. پیامبران قالب و کیفیت شکر را به انسان‌ها یادآور می‌شوند. بنابراین عقل نمی‌تواند قالب نماز خواندن، روزه گرفتن و غیره را بیان کند و تنها انبیا مرسل هستند که کیفیت احکام شرعی را مطرح می‌نمایند (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰؛ فاضل مقداد و دیگران، ۱۳۶۵: ۱۶۹)

۴-۱-۲. به کمال رساندن نفوس انسان‌ها

هرکس متناسب با استعدادها و توانایی‌های بالقوه خود، تحت تربیت انبیا، شکوفا شده و رشد می‌نماید. بنابراین انبیا آمده‌اند تا نفوس انسان‌ها را به کمال برسانند (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰) فاضل مقداد برای اثبات ضرورت بعثت، دو روش متکلمین و حکما را بیان می‌نماید. در سیره حکما از قاعده اصلاح نوع انسان به واسطه بعثت استفاده کرده و در سیره متکلمین، قاعده لطف را مبنا قرار می‌دهد و در نهایت به دلیل مسکوت گذاشتن نظر خود، می‌توان این گونه برداشت کرد که هر دو استدلال را متقن می‌شمارد.

۲-۲. دلایل متکلمین بر ضرورت نبوت

بر اساس قاعده لطف، اگر اسباب انجام فعل فراهم نباشد و مکلف مجبور به انجام آن باشد، چنین عملی حکیمانه نیست و محال است خداوند حکیم چنین خواسته‌ای از بنده‌اش داشته باشد. بنابر قاعده و هر آنچه سبب شود مخلوقات خداوند راه را از بیراهه تشخیص دهند، بر خداوند واجب است تا آن را برای‌شان مهیا سازد. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۰۷)

در تکالیف عقلی که عقل، وجوب یا حرمت آن را تأیید می‌نماید، اگر خداوند برای شناخته شدن خود ناگزیر شود اموری را به بندگان بدهد تا او را بهتر و بیشتر بشناسند، این امر بر خداوند واجب است. یکی از این امور، وجود پیامبر است. از نگاه حکمت الهی، وجود پیامبر لطف است؛ زیرا با تعلیم و تربیت خود، ما را به عبودیت خدا نزدیک می‌کند. پس بر اساس قاعده لطف در تکالیف عقلی، وجود نبی ضرورت دارد؛ زیرا سبب اتصال به خداست. از این رو



وجود نبی لطف و واجب است و محال است خداوند برای بشر، نبی نفرستد؛ زیرا با عدم ارسال رسل، حکمت خداوند زیر سؤال می‌رود و انجام این امر از خداوند حکیم، محال است. نکته قابل تأمل این است که وجوب ضرورت نبی را عقل درک می‌کند و چیزی بر خداوند، واجب نشده است، بلکه عقل، ضرورت وجود نبوت را اثبات می‌نماید (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۱).

اما در تکالیف سمعی مانند حلیت، حرمت، وجوب و غیره چگونه وجود نبی ضرورت می‌یابد؟ بدیهی است که عبادات از نبی آموخته می‌شود و شکی نیست که مواظبت بر عبادت ما را به معرفت معبود نزدیک‌تر می‌کند. از سویی معرفت معبود، وجوب عقلی دارد. بنابراین عباداتی که از نبی دریافت می‌شود، به دلیل معرفت معبود، وجوب عقلی می‌یابد. پس وجود نبی، لطف است و ضرورت دارد (همان).

بنابراین لطف در تکالیف عقلی و شرط در تکالیف سمعی واجب است؛ از این رو ارسال پیامبر واجب است. به بیان دیگر هم تکلیف سمعی و عقلی، واجب است و هم لطف، واجب است؛ در نتیجه وجود نبی ضرورتاً واجب خواهد بود. (همان)

۲-۳. دلایل حکما بر ضرورت نبوت

مقدمه اول: اصلاح نوع بشر موجب تعالی است.

مقدمه دوم: بعثت، حسن است.

نتیجه: خدا برای تعالی بشر انبیا را قرار داده است. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۱)

خداوند بشر را برای اصلاح آفریده است نه تباهی. از سویی انسان، مدنی بالطبع است؛ زیرا برای تأمین نیازهایش (خوراک، پوشاک، مسکن و غیره) نیازمند زندگی اجتماعی است و به تنهایی از عهده همه معاش خود برنمی‌آید. بنابراین به جهت مشارکت او در اجتماع، اختلافاتی پدید می‌آید و به دلیل روحیه استخدام طلبی اش، غلبه جویی و ستیز می‌کند؛ یعنی خدمتی می‌گیرد، اما به آنها خدمتی ارائه نمی‌دهد. در این میان، هر کس به دنبال شهوات و خواسته‌های خود است. به گونه‌ای که مال خود را حفظ می‌کند، اما حق دیگران را ضایع می‌سازد. اینها سبب می‌شود تا نزاع و درگیری میان نوع انسان پدید آید و موجب هلاکت آنها شود. برای حل این مشکل باید قانون عادلانه‌ای وجود



داشته باشد تا این گونه نزاع‌ها به حداقل برسد. بنابراین راه‌حلی جز از این نیست که خداوند افراد صالحی را برانگیزد تا قوانین عادلانه‌ای را که خداوند برای مخلوقاتش در نظر گرفته است، برای آنها بیان نمایند (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۱-۲۴۲)

برخی گمان کرده‌اند بشر می‌تواند با عقل خودش قانون تدوین کند و از نزاع جلوگیری نماید؛ از این رو نیازی به نبی نیست. در پاسخ باید گفت عقل بشر نمی‌تواند شریعت و قانون عادلانه بسازد. اگر این قانون را گروه خاصی بنویسند باز هدف عدم نزاع انسان‌ها متحقق نمی‌شود. این قانون‌گذاری باید توسط کسی که از همه نیازهای انسان مطلع و آگاه است و در عین حال خودش نیز بی‌نیاز از این قوانین است، تدوین گردد.

از آنجاکه روبرو شدن خداوند با تک‌تک مردم جهت تفهیم و اجرای قوانین، شدنی نیست؛ از این رو واسطه میان خدا و مردم یعنی نبی، لحاظ می‌گردد که او نیز دستورات و قوانین را از خداوند گرفته و خود، هیچ نقشی در قانون‌گذاری ندارد (همان: ۲۴۲).

۳. دلایل ضرورت نبوت از دیدگاه علامه طباطبایی

بیشتر فلاسفه در بیان ضرورت شریعت، نیاز زندگی اجتماعی به قانون را مطرح می‌کنند. بهترین و مناسب‌ترین قانون، دین است و از اینجا ضرورت نبوت و نبی برای جامعه انسانی اهمیت می‌یابد. هر یک از این حکما افزون بر فرض زندگی اجتماعی و ضرورت قانون و شریعت برای آن، باورهای دیگری نیز دارند که در تصویر ایشان از نبی و نقش او در جامعه مؤثر است.

علامه طباطبایی در اثبات نبوت از چندین برهان استفاده کرده است که مهمترین آنها عبارتند از: نیازمندی بشر به قانون جامع، لزوم هدایت انسان به کمال مطلوب و خالی نماندن زمین از حجت خدا به دلیل سخن معصوم.

۳-۱. نیازمندی بشر به نظام قانونی کامل

اصلی‌ترین برهانی که در بیشتر آثار علامه بر آن تأکید نموده، برهانی است که بر اساس اصل نیاز بشر به قوانین الهی طرح شده و بر اصل هدایت عمومی (جهان) استوار است که در اصطلاح هدایت تکوینی و تشریحی را در بر می‌گیرد. این هدایت به نحوی است که به کل نظام هستی حاکم است. مقدمات برهان علامه را می‌توان به نحو زیر تقریر کرد:



- نظام آفرینش یک دستگاه واحد و مرتبط الاجزاست که هر نوعی را به سوی کمالش سوق می‌دهد (اصل هدایت عمومی یا قانون تکمیل انواع)
 - انسان جزئی از این دستگاه واحد است؛ بنابراین باید به کمال و سعادت حقیقی برسد.
 - انسان به‌طور طبیعی موجودی استخدام‌گراست.
 - این استخدام فطری او را به زندگی اجتماعی همراه با تعاون و از طرفی به اختلاف و فساد سوق می‌دهد.
 - هدف دستگاه آفرینش اقتضا می‌کند که این اختلاف برطرف شود. (نیازمندی اجتماع به قانون صالح)
 - قوای ادراکی بشر از درک قوانینی که بتوانند اختلاف موجود را رفع کند و سعادت بشری را تأمین نماید، عاجز است.
 - ناگزیر دستگاه درک‌کننده دیگری باید در میان نوع بشر وجود داشته باشد که وظایف واقعی زندگی را به آنان بفهماند و آنان را به سوی کمال هدایت کند. این درک و شعور همان وحی است که در افرادی به نام انبیا پیدا می‌شود.
- علامه درباره مقدمه اول و دوم که به اصل هدایت عمومی جهان و از جمله انسان تکیه دارد، می‌فرماید:

قانون عمومی عالم این است که هر یک از انواع موجوداتی که ما می‌بینیم به سوی سعادت و کمالش هدایت شده و هادی آنها، همان علل هستی آنهاست که هر موجودی را با وسایل حرکت به سوی سعادت و رسیدن به آن مجهز کرده است. انسان هم یکی از انواع موجودات است. او نیز مجهز به تمام جهازی می‌باشد که بتواند به وسیله آن عقاید حقه و ملکات فاضله را دریابد و عمل خود را صالح کند. پس باید این سعادت را در خارج برای او فراهم کرده باشد و با هدایت تکوینی او را به سوی سعادت که خطایی در آن راه ندارد؛ هدایت کند. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۲۳۴ - ۲۳۳؛ همان، ۱۳: ۲۸۵)

این هدایت در واقع به این نحو است که در شیء، اقتضای ذاتی نسبت به همه لوازم و کمالات وجودی اش که متمم ذات اوست، قرار می‌دهد و این همان نظام حقیقی است که هم در هر شیء به صورت منفرد و هم در مجموع موجودات و از جمله انسان محقق است (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۹).

علامه طباطبایی در مقدمه سوم و چهارم به غریزه استخدام فطری بشر اشاره می‌نماید که از عقل عملی ناشی می‌شود و آن را عامل سوق دادن بشر به سوی زندگی اجتماعی می‌داند. ایشان معتقد است اجتماعی بودن انسان از



روی میل و علاقه نیست، بلکه از روی ناچاری است؛ زیرا انسان با توجه به قوایی که به آن مجهز شده، نمی‌تواند تمام نیازهای خود را به‌تنهایی برآورده سازد و تاریخ گذشتگان نیز به اجتماعی بودن نوع انسان گواهی می‌دهد. از سویی همین استخدام فطری و بهره‌کشی، او را به اختلاف نیز می‌کشاند؛ زیرا افراد قوی‌تر بنا بر دعوت فطرت، افراد ضعیف را استخدام می‌کنند و اختلاف در اجتماعات بشری پدید می‌آید و اگر هم ملتی در میان خود تا حدی رفع اختلاف نموده و با دیگران کاری نداشته، روش زندگی خود را تنها در راه هدف زندگی مادی که جزئی از زندگی دامنه‌دار انسانی است، اصلاح و تعدیل نموده است. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۱۹۹-۱۹۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۳؛ همو، روابط اجتماعی

در اسلام: ۷ و ۸؛ همو، ۱۳۶۹: ۴۷-۴۵؛ همو، [بی‌تا؛ الف]: ۱۶-۱۲)

علامه در اشاره به اجتماع تعاونی و گزینه طبیعی استخدام بشر، آیات قرآنی را به‌عنوان شاهد بحث می‌آورد: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَيْكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف/۳۲)؛ «ما در زندگی دنیا مایه زندگی‌شان را در میان‌شان قسمت کردیم و برخی از ایشان را بر برخی دیگر در درجاتی تفوق دادیم تا برخی از ایشان برخی دیگر را مسخره سازند.»؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفَارٌ» (ابراهیم/۳۴)؛ «انسان ستمگر و ناسپاس است.»؛ «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲)؛ «زیرا او ستمگر و نادان بود.»؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (معاارج/۱۹)؛ «انسان حریص آفریده شده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳۸؛ همو، ۱۳۷۴: ۸۹؛ همو، ۱۳۶۳، ۱۰: ۳۸۸؛ همو، ۱۳۸۴: ۶ و ۵).

دلیل وجود قانون این است که با نبودن قانون و سنت‌هایی که مورد احترام همه و حداقل اکثریت باشد، جمع مردم متفرق و جامعه‌شان منحل می‌شود و انسان با فطرت و نهاد خدادادی بدون هیچ شک و تردیدی درک می‌کند که جامعه انسانی چه کوچک و چه بزرگ بدون سرپرست و زمامداری نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. بنابراین اصل وجود قوانین اجتماعی، ابتکاری و نوظهور نمی‌باشد. چون فطرت بشر به‌طور اجمال آن را درمی‌یافت و از این‌رو در قانون حمورابی یا قانون روم قدیم بسته و گریخته چیزهایی درباره اجتماع دیده می‌شود؛ اگرچه می‌توان گفت قوانین اجتماعی به آن شکل کاملی که در اسلام آورده، سابقه نداشته است، چنانچه قرآن می‌گوید اولین کسانی که به‌صورت تفصیلی آدمیان را به اجتماع آگاه ساختند و به‌طور مستقل به حفظ اجتماع توجه کردند، پیامبران بودند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۶:



۲۸۷؛ همان، ۹: ۵۲۵؛ همو، ۱۳۷۴: ۱۷۶ و ۱۳۸؛ همو، [بی تا؛ ب]: ۱۴۶؛ همو، ۱۳۸۴: ۱۱-۸؛ همو، ۱۳۵۹: ۵۹ و ۵۸؛ همو، ۱۳۵۴: ۵۹ و ۵۸)

در آخرین مقدمه برهان هدایت با توجه به ناتوانی عقل بشر برای وضع قوانین، علامه طباطبایی معتقد است رفع اختلاف و اصلاح در جوامع انسانی باید از جهتی غیر جهت طبیعت باشد و آن جهت، جهتی الهی خواهد بود؛ زیرا:

➤ خداوند به عنوان خالق انسان‌ها بهتر از هرکسی او را می‌شناسد و به همه جهات و جوانب زندگی مادی و معنوی (اخروی) بشر علم دارد. خداوند از قیام انبیا تعبیر به بعث کرده و در سراسر قرآن این بعث را به خودش نسبت داده است. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» (بقره/۲۱۳) تا بفهماند تنها اوست که می‌تواند اختلافات بشر را حل کند. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۲۳۳، ۲۳۴، ۱۹۹-۱۹۰، ۱۸۳-۱۷۵؛ همو، [بی تا؛ الف]: ۱۷ و ۱۶)

➤ رسیدن به کمال برای انسان در صنع و تکوین مقدر شده است و خدای سبحان از راه بعثت انبیا و تشریح شرایع و هدایت نوع بشر به سوی کمال لایق به حالش و اصلاح‌گر زندگی‌اش این اختلاف را برطرف کرد. این کمال، کمال حقیقی است که داخل در صنع و ایجاد است؛ در نتیجه مقدمه آنها یعنی بعثت انبیا نیز باید داخل در عالم صنع باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۱۹۵).

➤ از طرف دیگر سه روش اجتماعی بیشتر در میان بشر نبوده و نیست که عبارتند از: روش استبداد (تحمیل آرای یک شخص یا یک اداره به مردم)، روش حکومت اجتماعی (اداره امور مردم به دست قانون)، روش دینی (اداره تشریحی خدای جهان در مردم). دو روش اول و دوم تنها مراقب افعال مردم هستند و به صفات و احساسات درونی انسان و اعتقاد و اخلاق مردم کاری ندارند، اما روش دینی به هر سه جهت اعتقاد و اخلاق و اعمال رسیدگی می‌کند و صفات درونی انسان، اعتقاد را ضمانت نموده و اصلاح می‌نماید. در نتیجه رافع حقیقی اختلافات اجتماعی تنها روش دین است و اساس دین همان دستگاه واقعی آفرینش است نه امیال و عواطف بی‌بندوبار انسانی (طباطبایی، [بی تا؛ ب]: ۱۵۳، ۱۵۲؛ همو، [بی تا؛ الف]: ۱۹-۱۷)

بنابر مجموعه دلایلی که علامه طباطبایی در مقدمات برهان هدایت مطرح کرده‌اند باید نتیجه گرفت که عقل بشر



پاسخگوی نیازهای فطری خود در قانون‌گذاری و رفع نزاع نیست و تنها روش حل این اختلافات، طریق وحی و نبوت است که نه به نحو استقلالی بلکه همه شریعت توسط خود خداوند از طریق نبی به مردم فرستاده می‌شود.

۲-۳. برهان هدایت انسان به کمال مطلوب

مرحوم علامه ضمن تفسیر آیات مختلف قرآن کریم به بیان برهان دیگری بر اثبات نبوت می‌پردازد. ممکن است که این برهان از جهاتی به برهان لطف که متکلمین از جمله فاضل مقداد اقامه کرده‌اند، شبیه باشد، اما از جهاتی با آن متفاوت است. در این برهان به اختیار انسان و کمال ابدی او توجهی ویژه شده که در برهان لطف، در نظر گرفته نشده است.

۱. علوم و ملکات به نفس انسانی صورتی می‌دهد که یا هم‌سنخ با سعادت او و یا مایه شقاوت اوست، در هر صورت، تعیین راه سعادت و شقاوت انسان و قرب و بُعدش از خدای سبحان بر عهده همین صورت‌هاست.

۲. انسان از ناحیه علل فیاضه که به هر موجودی قابلیت برای رسیدن به کمالش می‌دهد، دارای چنین قابلیت است که به آخرین مرحله کمال وجودی‌اش برسد و این معنا را هم تجربه و هم برهان اثبات کرده است.

۳. بر خدای واجب‌الوجود و تام‌الافاضه واجب است برای هر نفسی که استعداد رسیدن به کمالی را دارد (هر کمالی باشد) افاضه‌ای کند و شرایطی فراهم آورد تا آن نفس به کمال خود برسد و آنچه بالقوه دارد بالفعل شود. البته اگر نفس، دارای صفات پسندیده‌ای باشد این کمال سعادت خواهد بود، و اگر دارای رذائل و هیأتی نازیبا بود، البته این کمال، کمال در شقاوت خواهد بود.

۴. از آنجاکه این ملکات و این صورت‌ها که برای نفس پیدا می‌شود، از راه افعال اختیاریه اوست، و افعال اختیاریه او نیز از راه اعتقاد به درستی و نادرستی و خوف از نادرستی و رجاء به درستی و رغبت به منافع، و ترس از ضررها منشأ می‌گیرد؛ ناگزیر لازم است آن افاضه خدایی متوجه دعوت دینی شود و خدای تعالی از راه دعوت‌های دینی و بشارت و انذار و تحویف و تطمیع، بشر را به اعمال صالح و ادار و از اعمال زشت دور بدارد. این دعوت‌های دینی مایه شفای مؤمنین گشته، سعادت‌شان به وسیله آن کمال می‌یابد و از سوی دیگر مایه خسارت ستمگران گردیده، شقاوت آنان هم تکمیل خواهد شد. اما چون دعوت به داعی نیاز دارد تا متعهد و مسئول این دعوت شود، ناگزیر باید انبیایی برگزینند.

(طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۰: ۳۸۹؛ همان، ۱۲: ۳۷؛ همو، [بی‌تا؛ الف]: ۴۸-۴۶)



بنابراین بر خدایی که واجب‌الوجود و تام‌الافاضه است، واجب است برای هر نفسی که استعداد رسیدن به کمالی را دارد، افاضه ای کند و شرایطی فراهم آورد تا آن نفس به کمال خود برسد. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۱۷-۲۱۵؛ همو، ۱۳۶۳، ۷: ۳۷۴)

۳-۳. برهان خالی نبودن زمین از حجت

علامه طباطبایی در اثبات این قسمت به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد می‌کند: زندیقی که نزد امام صادق علیه السلام آمده بود، از آن جناب پرسید: از چه راهی انبیاء و رسل را اثبات می‌کنی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ما بعد از آنکه اثبات کردیم که آفریدگاری صانع داریم که مافوق ما و تمام مخلوقات عالم است، و صانعی است حکیم، چنین صانعی جایز نیست که به چشم مخلوقاتش دیده شود و او را لمس کنند و با او و او با مخلوقات خود نشست و برخاست کند، خلق با او و او با خلق بگومگو داشته باشد. از این‌رو باید سفرایی در خلق خود داشته باشد تا آنان خلق را به سوی مصالح و منافع‌شان و آنچه مایه بقای‌شان است و ترکش موجب فتنای ایشان می‌گردد، هدایت کنند. پس خدا در خلق زبان‌هایی گویا دارد که همان انبیا و برگزیدگان از خلق اوی هستند، در عین اینکه از نظر خلقت ظاهری مانند دیگر افرادند از نظر حقیقت و حال غیر آنها هستند، بلکه از ناحیه خدای حکیم علیم، مؤید به حکمت و دلایل و براهین و شواهدند، شواهدی چون زنده کردن مردگان، و شفا دادن جذامیان و نابینایان، پس هیچ وقت زمین از حجت خالی نمی‌ماند، همواره کسی هست که بر صدق دعوی رسول و وجوب عدالت خدا دلالت کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲: ۱۴۳).

۴. وجوه تشابه دیدگاه دو اندیشمند در مورد ضرورت نبوت

در اصل نبوت و حسن بعثت، فواید و اهداف نبوت، میان نظرات فاضل مقداد و علامه طباطبایی تشابه وجود دارد. چنانچه اشاره شد فاضل مقداد با تمسک به فواید و اهداف نبوت، ضرورت آن را بررسی می‌نماید. ایشان معتقد است انبیا آمده‌اند که به عقل انسان برای انتخاب بهترین مسیر یاری رسانند. بنابراین انبیا، یاری‌رسان عقل در مستقلات عقلیه هستند. از نظر فاضل مقداد، یکی دیگر از فواید ارسال رسل، شناسایی حُسن و قُبُح در غیر مستقلات عقلیه است. تنها انبیا به انسان‌ها یادآور می‌شوند که در غیر مستقلات عقلیه کدام عمل، قبیح و کدام عمل، حَسَن است. بیان کیفیت احکام شرعی تنها توسط انبیا صورت می‌گیرد؛ زیرا عقل نمی‌تواند چگونگی احکام شرعی را بیان نماید.



همچنین ظرفیت نفس انسان به گونه‌ای است که هر چه تحت تربیت بیشتر قرار بگیرد؛ مسیر صحیح‌تری را می‌پیماید؛ از این رو انبیا آمده‌اند تا استعدادهای بالقوه انسان‌ها را به فعلیت برسانند و به آنها رشد و تعالی دهند. (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰؛ فاضل مقداد و دیگران، ۱۳۶۵: ۱۶۹)

از آنجاکه علامه برای اثبات ضرورت نبوت از فواید ارسال رسل سخنی به میان نیاورده است، اما ذیل آیات مختلف قرآن کریم، همان اهداف فاضل مقداد را بیان می‌نماید. به عنوان نمونه ذیل آیه ۱۵۱ سوره بقره، «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» شناسایی حسن و قبح در غیر مستقلات عقلیه و بیان کیفیت احکام شرعی را از اهداف ارسال نبی دانسته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱: ۳۳۰) همچنین ذیل آیه ۱۱۳ سوره نساء، «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» تکامل عقل و به کمال رساندن نفوس را از فواید ضرورت نبوت مطرح کرده (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵: ۷۸) و در تفسیر آیه ۵۲ سوره شوری، «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۸: ۷۵) و آیه ۱۶۴ سوره آل عمران، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴: ۵۷) یکی از اهداف ارسال نبی را به کمال رساندن نفوس می‌داند. بنابراین فاضل مقداد و علامه طباطبایی در اهداف و فواید نبوت و حسن بعث اشتراک دیدگاه دارند.

۵. وجوه افتراق دیدگاه دو اندیشمند در مورد ضرورت نبوت

مبنای نظرات فاضل مقداد و علامه در اثبات ضرورت بعثت نبی کاملاً متفاوت است. چنان که بیان شد فاضل مقداد با دو روش حکما و متکلمین ضرورت بعثت نبی را اثبات می‌کند، اما علامه بیش از ده برهان بر این مسئله اقامه می‌نماید. می‌توان گفت دلایل فاضل مقداد قابل‌نقد و بررسی بوده و هر دو استدلال ایشان با دلایل متقن مناقشه می‌گردد.

۵-۱. اشکال استدلال متکلمین



در این استدلال در مورد تکلیف عقلی به دلیل این که عقل، وجوب نبی را درک می‌نماید، حرفی نیست، اما در مورد تکلیف سمعی، دور پدید می‌آید؛ زیرا شناخت پیامبر مبتنی بر شناخت خداوند است و از طرفی با شناخت پیامبر به شناخت خدا می‌توان رسید. بنابراین نمی‌توان استدلال متکلمین را دقیق دانست؛ زیرا دور پدید می‌آورد.

۵-۲. اشکال استدلال حکما

اختلافاتی که در استدلال حکما بیان شد، همه از سنخ امور دنیایی هستند؛ یعنی نبی و شریعتش آمده‌اند تا تنها اختلافات معاش آنها را حل نمایند و این قانون‌گذاری که سبب حل نزاع‌های نوع بشر است، تنها در راستای زندگی و معاش دنیایی آنهاست و کاری به معاد و آخرت‌شان ندارد. براساس بیان فاضل مقداد، دنیا، مقصد نهایی است و تمام عبادات نیز برای همین دنیا انجام می‌گیرد.

علامه طباطبایی در بیان اشکال استدلال حکما می‌فرماید:

اگر بخواهیم از نزاع و اختلاف میان مردم جلوگیری کنیم دو راه وجود دارد: اول اینکه، قوه حاکمه، مردم را مجبور نماید تا به قوانین عمل کنند. راه دوم اینکه از ابتدا تربیت قانون‌مداری در جوامع حکم‌فرما باشد. یعنی از کودکی به گونه‌ای تربیت صورت گیرد که غیر از مسیر قانون، راه خطای دیگری را پیش نگیرند. (طباطبایی، [بی‌تا]: ۱۵۳ و ۱۵۲)

بنابراین براساس بیان علامه نمی‌توان از این طریق ضرورت نبی را اثبات نمود؛ زیرا به قول علامه به واسطه قوه قهریه و تربیت اجتماعی می‌توان بدون آنکه دینی در میان مردم حاکم باشد، نظم اجتماعی داشت. دین و دین‌داری باید مقصد بالاتری از حکومت دنیایی داشته باشد. اشکال عمده استدلال حکما این است که انسان را تنها دنیایی در نظر گرفته‌اند و به زندگی پس از دنیای او بی‌توجه بوده‌اند. آنها حقیقت انسانی را در همین حد پست دنیایی و مادی لحاظ کرده‌اند که بعد از این دنیا هلاک می‌شوند. به همین جهت است که می‌توان برای ادعای آنها راه حلی مانند راه‌حل‌های علامه طباطبایی ارائه داد.

علامه طباطبایی هر دو استدلال مطرح شده فاضل مقداد را قبول ندارد. بنابراین در تفسیر المیزان و دیگر آثار خود با روش‌هایی متفاوت از روش فاضل مقداد، ضرورت نبوت را اثبات می‌نماید.



نتیجه گیری

مسئله نبوت یکی از بحث برانگیزترین مباحث کلامی است که حکما و متکلمین درباره آن دیدگاه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. از میان متفکران اسلامی، دیدگاه‌های فاضل مقداد و علامه طباطبایی در موضوع دلایل ضرورت نبوت متفاوت است. فاضل مقداد متکلم شیعی قرن هفتم در بیان دلایل ضرورت نبی ابتدا به فواید نبوت اشاره کرده و سپس روش حکما و متکلمین را مطرح می‌نماید، اما علامه برای اثبات ضرورت نبوت از فواید و اهداف آن استفاده نمی‌کند. دیدگاه هر دو اندیشمند در اهداف ارسال رُسل، مشترک است. علامه همانند فاضل مقداد معتقد است انبیا یاری‌رسان عقل در مستقلات عقلیه هستند و در غیرمستقلات عقلیه حَسَن و قبیح بودن عبادات توسط نبی مشخص می‌شود. همچنین از آنجاکه پیامبران، کیفیت احکام شرعی را مطرح می‌نمایند و در به کمال رساندن نفوس انسان‌ها نقش به‌سزا دارند؛ از این رو وجود آنها ضروری و واجب است.

فاضل مقداد در استدلال به روش متکلمین در تکالیف عقلی و سمعی از قاعده لطف استفاده کرده و در استدلال به روش حکما از اصلاح نوع انسانی به واسطه بعثت، استناد می‌نماید.

علامه طباطبایی برای اثبات ضرورت نبوت به فواید آن اشاره‌ای نمی‌کند، ولی بالغ بر پانزده برهان اقامه می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارت است از: ۱- نیازمندی بشر به نظام قانونی کامل؛ ۲- هدایت انسان به کمال مطلوب؛ ۳- خالی نبودن زمین از حجت.

علامه طباطبایی دو روش فاضل مقداد را نقد کرده و هیچ‌یک را نمی‌پذیرد. در استدلال متکلمین به دلیل اینکه شناخت خدا مبتنی بر شناخت پیامبر و شناخت پیامبر مبتنی بر شناخت خداست، دور ایجاد شده و این استدلال رد می‌شود. در مورد استدلال حکما نیز از آنجاکه فاضل مقداد، معاش را به جای معاد در نظر گرفته است، موردپذیرش نیست؛ زیرا نظم اجتماعی را به واسطه قوه قهریه و تربیت اجتماعی می‌توان ایجاد کرد، اما شریعت و قانون‌گذاری دینی مقصدی بالاتر از نظم اجتماعی و امور دنیوی دارد. بنابراین در اثبات ضرورت نبی، دلایل علامه طباطبایی مورد اقبال و پذیرش متفکرین دینی می‌باشد.



منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه.
۳. ایجی، عضدالله بن احمد [بی تا]، المواقف فی علم الکلام، بیروت: عالم الکتب.
۴. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف (۱۳۶۸ش)، الباب الحادی عشر، شرح فاضل مقداد، محقق مصحح عبدالرحیم عقیقی بخشایش، قم: دفتر نشر نوید الاسلام.
۵. خواجه طوسی، نصرالدین (۱۳۵۹ش)، قواعد العقاید ضمیمه تلخیص المحصل معروف به نقد المحصل، به اهتمام عبدالله نوری، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.
۶. راغب اصفهانی، حسین [بی تا]، المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، بی جا: دفتر نشر الکتب.
۷. ربیعی، شمس الدین (۱۳۶۴ش)، نبوت در المیزان، چاپ اول، تهران: انتشارات نور فاطمه (س).
۸. زبیدی، سید محمد مرتضی [بی تا]، تاج العروس، بنغازی: دارلیبیا للنشر والتوزیع.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۴ش)، متن و ترجمه توحید صدوق، اصفهان: مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان.
۱۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۶ق)، الاقتضا فیما يتعلق بالاعتقاد، الطبعة الثانية، لبنان: دارالاضواء.
۱۱. طاهری، اسحاق (۱۳۸۷)، درس های پیرامون نبوت و امامت، چاپ اول، قم: موسسه بوستان کتاب.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۳ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴ش)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات صدرا.
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۹ش)، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه صادق لاریجانی آملی، تهران: انتشارات الزهرا.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۳ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران: دفتر انتشارات الاسلامی.
۱۷. طباطبایی، سید محمدحسین [بی تا؛ الف]، خلاصه تعالیم اسلام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین [بی تا؛ ب]، رساله وحی یا شعور مرموز، قم: انتشارات دارالفکر.
۱۹. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۷ش)، رسائل توحیدی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.



۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۲ش)، رسائل سبعة، قم: بنیاد علمی و فکری عامه طباطبایی.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۴ش)، روابط اجتماعی در اسلام، تهران: انتشارات بعثت.
۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۹ش)، فرازهایی از اسلام، تدوین سید مهدی آیت‌اللهی، تهران: جهان‌آرا.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۴ش)، معنویت تشیع و ۲۲ مقاله دیگر، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۲۴. طبرسی، احمد بن علی (۱۳۹۳ش)، احتجاج طبرسی، ترجمه نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی، تهران: برگ.
۲۵. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی.
۲۶. فاضل مقداد (۱۴۰۵ق)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، به اهتمام سید محمود مرعشی، قم: نشر مکتبیه آیت‌الله مرعشی العامه.
۲۷. فاضل مقداد، علامه حلی و ابوالفتح بن مخدوم حسینی (۱۳۶۵ش)، الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، تهران، موسسه مطالعات اسلامی.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، تحقیق دکتر مهدی الخرومی، چاپ دوم، قم: موسسه دار الهجره.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب [بی‌تا]، اصول کافی، قم: دارالحديث.
۳۰. لاهیجی، ملاعبدالرزاق (۱۳۶۴ش)، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی آملی، چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ش)، آموزش عقاید، چاپ ۴۸، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۳۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷ش)، نبوت، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات صدرا.
۳۳. هاشمی، سید علی (۱۳۸۶ش)، پرسمان قرآنی نبوت، چاپ دوم، قم: مؤسسو بوستان کتاب.
۳۴. هاشمی، سید علی (۱۴۲۲ق)، اللوامع الالهیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

